

شهرهای ساسانی

(۲)



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم

از :

اکرم بهرامی

(دکتر در تاریخ)

شهرهای ساسانی

(۲)

پس از شاپور ذوالاکتاف برادرش اردشیر که مورخین ایرانی او را نکوکار و اعراب‌الجمیل لقب داده‌اند در سال ۹۷۸ شاهنشاهی (۳۷۹ میلادی) به تخت سلطنت ساسانی جلوس نمود و تا مدت سه سال پادشاهی کرد. و پس از او برادرزاده‌اش یعنی پسرشاپور ذوالاکتاف به نام شاپور سوم به تخت نشست، این پادشاه که تا سال ۹۸۷ شاهنشاهی (۳۸۸ میلادی) سلطنت نمود به علت جنگ باقبایل عرب به‌غازی مشهور گردید. جانشین شاپور سوم بهرام چهارم است که بعضی او را برادر و برخی پسرشاپور سوم میدانند. او را کرمانشاه خوانند چون قبل از سلطنت مدتی حکمران کرمان بود نگینی از او بدست آمده مویدا این مطلب است. بالاخره نوبت سلطنت به یزدگرد بقولی پسر و بقولی برادر بهرام میرسد (سال ۳۹۹ میلادی). دوران حکومت یزدگرد با صلح و آرامش گذشت بخود لقب صلح جو داده است و شاید هم به همین دلیل توانست از آرامش مملکت استفاده کند و در راه آبادی آن بیشتر بکوشد. یزدگرد یکی دیگر از شاهنشاهان ساسانی است که او را باید بانی شهرها نامید. مینویستند

در سر راه خود به خراسان زمینی زیبا دید و گفت من در اینجا شهری به نام خدا خواهم ساخت که همان یزدان شهر است بنایان در کار آمدند و اخترشناسان زیج برداشتند به طالع سنبله طرح عمارتی بینداختند و به کار مشغول شدند و چون به نام یزدان میساخت آن را یزدان گرد نام نهاد اسم او که شاپور بود به یزدگرد مشهور شد و این خطه به یزد معروف گردید .^{۱۴۰}

شاپور که بعدها لقب یزدگرد یافت روزی ستاره شناسان را طلب فرمود و گفت مدت عمر و سبب مرگ را بامن بیان کنید ایشان در یکجا جمع شده و بعد از تأمل بسیار امان خواسته به عرض رسانیدند که ترایک سال دیگر از عمر مانده است و فوت تو در خراسان به ولایت طوس برکنار چشمه سبز خواهد بود او سوگند یاد کرد که من هرگز متوجه طوس و چشمه سبز نشوم و چون شش ماه از این معنی بگذشت دماغش بگشود و خون روان گشت و بهمیچ وجه باز نمی ایستاد اطباء از معالجه عاجز آمده به اتفاق گفتند که تو از حکم یزدانی سرنتوانی پیچید علاج در آن است که به خدا بازگردی و توبه کنی و متوجه ولایت طوس شوی و آن آب برسر نهی تا این خون باز ایستد . چون تدبیر دیگر ندانست در محفه نشست و با امرا و لشکر متوجه خراسان شد . چون بدین عمارت که او را کته میخواندند فرود آمد اعتدال هوای آن سرزمین در او اثر کرده خون از دماغ او بقدر باز ایستاد و اندک توانائی در جسد او پدید آمد . گفت این زمین مبارک است من آنجا شهری میسازم ، بنایان و اختر شناسان طالع سنبله را اختیار نمودند ، بنایان در آن طالع شروع در عمارت شهر نمودند و چون به نام یزدان میساخت او را یزدان گرد

۱۴۰- نگاه کنید تاریخ یزدتألیف احمد بن حسین بن علی کاتب

نام کرد و اسم خود را که شاپور بود به یزدگرد مبدل کرد و بعد از آن این خطه به یزدداشت‌های یافت و چند قنات جاری کرده عمارات و بساتین ساخته متوجه خراسان گشت و به طوس آمده برکنار چشمه سبزرفته رو بر خاک نهاده و از گذشته ندامت برده آب چشمه بر سر کرده خون از دماغش بکلی باز ایستاد . به حال صحت آمد و برکنار چشمه لشکرگاه ساخت و دو ماه در آنجا بود بعد از دو ماه روزی در خیمه نشست بود که ناگاه اسبی نیکوچنانچه رایض فلک مثل او ندیده بود در حوالی خیمه اش از چشمه بیرون آمد و بهر طرف می‌دوید . شاه را آن اسب به غایت مرغوب و پسندیده نمود . امر فرمود که آن اسب را بکمند بگیرند و لشکر هر چند سعی نمودند نتوانستند او را گرفتن ، آخر الامر یزدگرد که خود متوجه شده او را به آواز حزین بخواند و اسب رام او شد . شاه زین و نمد زین طلب داشت و بر پشت اسب گذاشت ، چون خواست که پارا بر او افکند اسب چنان لگدی بر سینه او زد که در حال طایر روحش از قفس بدن در پرواز آمده به عالم بقا خرامید ، اسب خود را افشانده ، زین و نمد زین را از خود جدا کرده خود را در آب چشمه انداخت و ناپدید شد .^{۱۴۱} غریو از لشکر برخاسته نمونه فزع اکبر بر عالمیان ظاهر گردید و این خبر وحشت‌آثر به اطراف و اکناف رسید . معماران که به عمارت یزدمشغول بودند دست از عمارت داشتند و عمارت نیمه کاره بماند^{۱۴۲} بعضی این روایات را افسانه میدانند در این عقیده‌اند که پادشاه در نتیجه سوء قصدی کشته شد ، قاتلین لگدزدن اسب را از خود جعل کردند تا حقیقت امر مکتوم بماند .

این داستان اگر هم پایه و اساس درستی نداشته باشد مبین

۱۴۱- فردوسی این واقعه را در نزدیکی نیشابور درکنار دریاچه‌یی میدانند.

۱۴۲- جامع مفیدی ، محمد مفید مستوفی بافقی ، جلد اول ، ص ۱۴-۱۵

این است که عمارت این شهر بدست یزدگرد اول میباشد . او را بزه کار مینامیدند ، یزدگرد برای از بین بردن قدرت و نفوذ خارج از حد اشراف و روحانیون سیاست مخصوصی پیش گرفت او با دختری یهودی ازدواج کرد و با مسیحیان به نیکي رفتار کرد .

در کتب مختلف تعبیرات مختلفی کرده اند ، مینویسند : چون ظلم بیحد به مردم روا میداشت او را بزه کار نامیدند . زمانیکه یزدگرد حکومت را در دست گرفت قدرت نجبا و روحانیون فوق العاده زیاد شده بود تا جائیکه حتی اجازه تعیین جانشین را به شاه نمیدادند و بهمین مناسبت یزدگرد برای از بین بردن موقعیت و نفوذ این عده به مسیحیان فرصت داد و آنان را در اجرای احکام دینی خود آزادی بخشود تا جائیکه او را «شاه مسیحی» نامیدند و روحانیون به او لقب بزه کار دادند .

در جامع مفیدی آمده است : چون یانی یزد یزدگرد بود «او را از غایت ظلم یزدگرد بزه کار خواندندی و همیشه مردم این ولایت را از ظلم بهره باشد اما هر کس در این شهر ظلم روا دارد از عمر و دولت خود برخوردار نبیند و اگر از ظلم برنگردد به اندک روزگاری عمر و دولتش سپری گردد و این معنی مکرر مشاهده شده^{۱۴۳} این ناحیه در قدیم ترین اثر جغرافیائی فارسی یعنی حدود العالم «کته» نامیده شده است^{۱۴۴} و معلوم نیست از چه زمانی به یزد مشهور شده است . در تاریخ یزدتالیف احمد بن حسین بن علی کاتب که در سال ۸۶۲ هـ نوشته شده است اولین بنای یزد را به اسکندر مقدونی نسبت میدهد و مینویسد : اسکندر در سر راه خود بهری در یزد زندانی ساخت که آن را «کته» میگفتند .

۱۴۳- جامع مفیدی ، محمد مفید مستوفی بافقی ، جلد اول ، ص ۱۴-۱۵

۱۴۴- حدود العالم ترجمه انگلیسی ص ۱۲۹ و ۳۸۰

ابن بلخی یزد و اعمال آن : میبید ، تائین ، کته ، فهرج ...
 را جمله از پارس میداند که ابتدای حد کوره اصطخر است .^{۱۴۵}
 آب آن همه از کاریز و هوای آن معتدل است اما به حکم آنک برکنار
 بیابان است میل بگرمی دارد و میوه‌ها از همه انواع باشد .^{۱۴۶}
 این حوقل یزد را بزرگترین ناحیه ایالت اصطخر مینویسد که شهر
 «کته» کرسی آن است .^{۱۴۷}

مینویسند یزد در زمان قدیم «کته» نام داشته است و چون
 نام یزد به شهر گذاشته شد نام کته را بر ولایت یزد اطلاق کردند و
 به آن حومه یا جومه یزد گفتند .^{۱۴۸}

در معجم البلدان نیز کته کوره یزد و یزدکوره اصطخر آمده
 است .^{۱۴۹} اصطخری نیز یزد را بزرگترین ناحیه ایالت اصطخر
 مینویسد که «سه جایگه مسجد آدینه دارد : کته و میبید و تائین و
 بهره (فهرج)» .^{۱۵۰}

یزد در دوره اسلامی نیز شهر مهمی بود و طبق نوشته ابن حوقل
 در میان نواحی اصطخر جز یزد هیچیک چهارمنبر ندارد^{۱۵۱} و قلعه‌ای
 محکم برای شهر کته در حومه یزد مینویسد و آن را از شهرهای
 استوار اصطخر میداند .^{۱۵۲}

۱۴۵- فارسنامه ، ص ۱۴۳

۱۴۶- همان کتاب ، همان صفحه

۱۴۷- صورة الارض ص ۳۶

۱۴۸- لسترنج ص ۳۰۶

۱۴۹- معجم البلدان ذیل «کته»

۱۵۰- مسالك الممالك ص ۹۷

۱۵۱- صورة الارض ص ۳۷

۱۵۲- همان کتاب ، ص ۴۱

بعد از یزدگرد بهرام پنجم معروف به بهرام گور به پادشاهی رسید او را پسری آمد یزدگرد نامش کرد و یزد را به اقطاع اوداد و یزدگرد چون به بیست سالگی رسید باحرم و خاصگیان متوجه یزد شد و بنایان را مأمور عمارت آن شهر کرد به این ترتیب کارنا تمام یزدگرد اول که به سبب مرگ ناگهانی او نیمه کاره مانده بود بدست یزدگرد دوم پایان یافت و از همه ممالک خانه کوچ طلب فرمود و در یزد مقیم گردانید و چون زمین حاصلخیز و با اهمیت بود بسیاری خود در آنجا وطن ساختند و بین این جماعت سه سرهنگ بود یکی بیدار دیگری عقدار و سومی میبدار و هر یک دهی ساخت بیدار «بیده» عقدار «عقده» میبدار «میبد» که هر سه در کنار دریای ساوه بود و این دریا از ساوه تا همدان و یزد کشیده شده بود و بندر آن بازجین «بارگین» بوده است.

در بعضی از کتابها ساختمان میبد را به موبد میرقباد برادر انوشیروان نسبت میدهند. یزدگرد دوم (اصغر) در یزد بناهای عالی ساخت مقنیان آورد و چند قنات و کاریز جاری ساخت از جمله قنات یزد آباد و دهاباد و بادین آباد و به فرمان او دریک فرسنگی شهر دخمه ای از سنگ درکوه مشهور به دو دولوبه^{۱۵۳} بریدند که در آنجا آب جاری بوده است.^{۱۵۴}

کتابخانه مدرسه شهیدان

در زمان تألیف کتاب تاریخ یزد قنات دهاباد باقی و معمور بود ولی اثری از دوتای دیگر نبود. یزدگرد دو پسر داشت فیروز و بلاش. و چون بهرام گور دارفانی را وداع گفت و یزدگرد بر تخت سلطنت جلوس کرد یزد را به اقطاع به دو پسر خود واگذار کرد. فیروز و بلاش به یزد آمدند و مال و شهر و ولایت را قسمت کردند

۱۵۳- در تاریخ یزد جعفری این کوه «دولوبه» نوشته شده است، ص ۱۳

۱۵۴- جامع مفیدی ص ۱۷

و در يك فرسنگی طرف جنوبی شهر جهت حفظ اموال و اثقال حصنی عالی ساختند و مال را در آنجا جمع کردند و کوتوالی در آنجا نشانیدند^{۱۵۵} آثار آن حصن در زمان تالیف تاریخ یزد باقی و مشهور به دژ دوبرادران بود ، مردم به عزم سیر بدانجا روند و زیارتگاه مردم یزد به شمار میرفت .

مینویسند زمانیکه بهرام گور گرفتار جنگ با خاقان چین بود مدت چند ماهی از بهرام خبری نبود در این موقع یزدگرد که در یزد بود محض احتیاط از یزد خارج شد در صحرائی در خارج از شهر خیمه زد منتظر اخبار بود در این موقع همسر او را وضع حمل شده پسری بدنیا آورد و در همان موقع مبشری از راه خراسان رسید و خبر پیدا شدن بهرام و فتح بزرگ او بر خاقان را به او داد ، یزدگرد خرم و شادان گردید فرزندان را فیروز نام نهاد و آن محل را ریک فیروزی خواند و بهمین نام نیز شهرت یافت . فیروز بعدها که بزرگ شد و حکومت یزد را یافت آبادیهای زیادی در اطراف یزد : مانند فیروزآباد مجومرد ، فیروزآباد میبد بنا نهاد و بلاش برادرش نیز باغات مصفا و قصور عالی بنا کرد و آتشگاهی ساخت و آن را بلاشگرد نام کرد که بعدها به ابوالعسکر معروف گشت .

یزدیکی از شهرهای مهم دوران ساسانی است در زمان قباد و پسرش انوشیروان نیز آبادیهای زیادی بر آن اضافه شد . قباد نذر کرده بود که اگر باردوم به پادشاهی برسد آتشگاهی بزرگ در شهر یزد بسازد این آتشگاه معتبر را در ناحیه میبد ساخت و از هفت آتشخانه بزرگ به آنجا آتش آورد . این هفت آتشخانه ، آتشخانه فارس ، آتشخانه بلخ ، آتشخانه نسا ، آتشخانه آذربایجان ، آتشخانه اصفهان ، آتشخانه غزنین ، آتشخانه تیسفون بوده است و این شهر

را هفت آذر نام کردند .

همانطوریکه گذشت برخی از مورخین ساختمان شهر میبد را از ساختمانهای دوران قباد میدانند و مینویسند : قباد را دو پسر بود موبد و انوشیروان ، موبد که گویا طرف توجه قباد نیز بود ناگاه مریض شد و معالجات دروی مؤثر واقع نگردید تا برای وی طبیبی مزروق نام از هند آوردند و طبیب علاج وی را در تغییر آب و هوا دانست او را از تیسفون به فارس بردند ولی مؤثر نبود تا او را به آتشخانه بردند تا با صدقات شاید شفا یابد . در آتشخانه هفت آذر حکیم آن هوا را که هوای خشک کنار کویر بود بیافت و معالجات در موبد روز بروز مؤثر افتاد تا بکلی مرض از وی زائل شد . و موبد بشکرانه این صحت بنایان را از اطراف احضار نمود و دستور داد شهر میبد را بنا نهادند و قلعه‌ای محکم بر بالای کوهی ساختند خانه‌ها و بستانها بنا نهادند و اشجار غرس نمودند و آنها را روانه کردند . بیست و چهار ولایت تابع شهر میبد بوده است آن شهر را موبد ، موبد کرد ، نام کرده که بعدها کرد را حذف نموده و آن را میبد گفتند .

انوشیروان یزد را به اقطاع دخترش مهرنگار ، فرزندی که از دختر خاقان چین داشت^{۱۵۶} داد ، و چون مهرنگار مالک رقاب یزد گرد گردید عاملان و مقننیاں به یزد فرستاد و عمارات بسیار در این شهر کرد در هشت فرسنگی شهردهی معتبر ساخت که فوق العاده آباد و وسیع بود آن را به نام خود «مهرگرد» نامید بعدها این ناحیه «مهریچرد» خوانده شد و ولایتی دیگر در حوالی شهر میبد به نام مهرچرد «مهرگرد» بنا نهاد و برادرش هرمز نیز در یک فرسخی

۱۵۶- انوشیروان از دختر خاقان چین دو فرزند داشت دختری بنام مهرنگار

و پسری به نام هرمز .

«مهریجراد» ولایتی ساخت و آن را «هرمز» نام نهاد بعدها به خورمیز «خورمز» شهرت یافت .

مهرنگار دختر انوشیروان قناتی درکنار قصبه مهریجراد جاری ساخت و آن را «مهرپادین» نام گذاشت دراطراف آن محله بزرگ و معتبری ساخت و به مهرآباد موسوم گردانید . تمام این آبادیها در نهایت وسعت و خوبی عمارات و بستانها به اتمام رسید . مینویسند از زمان مهرنگار به بعد پادشاهان تمام یزد و ولایات با بعضی از وجوهات قصبات را ، خصوصاً جزیه مجوسیان این ولایت را ، به اقطاع و تیول و ممدومعاش ملکه حرم عنایت میفرمایند ^{۱۵۷} چنانکه در زمان سلاجقه سنجر یزد را به اقطاع دودختر امیر فرامرز ^{۱۵۸} مقرر کرد . وزمانی نیز بغداد خاتون زن سلطان ابوسعید بهادر دختر امیرچوپان در آن ناحیه بود و قناتی نیز به اسم خود در آنجا جاری ساخت که بعدها به قنات بغداد آباد شهرت یافت .

خسرو پرویز در دوران زمامداری خود یزد را به دودختر خود پوراندخت و آذر میدخت داد . ایندو نیز در آبادی این محل کوشیدند پوراندخت در قهستان یزد ولایتی آباد و زیبا به نام «پوران کرد» بنا کرد که بعدها به پوران یشت اشتهار یافت و شهری آباد بود و زمینی حاصلخیز بوده است . و آذر میدخت چون به سلطنت رسید «ابرتد» نامی را مامور یزد کرد تا اموال یزد را ضبط کند و او را گفت که یزد خاص من است و آن را عمارت کن ، او از خواص و سرهنگان او بود ولایتی به نام «ابرتد آباد» احداث کرد دژی محکم بر آن ساخت و بساتین و بیوتات و کشتخوان مهیا کرد و قنوات و کاریزها

۱۵۷- جامع مفیدی ص ۲۵

۱۵۸- امیر فرامرز پسر علی گرشاسب بن سلطان علاءالدوله است که به امر ملکشاه و بعدها زمان سنجر نیز یزد را به اقطاع داشت و پس از وی امیر فرامرز پسرش جای او را گرفت .

روان ساخت و مردم بسیار به آنجا کوچاند این ناحیه را به نام ایران دخت ایران آباد خواند که بعدها به سرهنگک ایران آباد مشهور شد و در زمان تألیف تاریخ یزد ابرند آباد نامیده میشد. و نیز قریه اردان در قهستان یزد نیز از ساخته های آن سرهنگک است.

مینویسند یزدگرد در حمله اعراب پس از شکست نهبوند در حین فرار از فارس متوجه یزدگردید ذخائر زیاد ساسانی را که به همراه داشت از ترس دشمن در یزد پنهان ساخت گنج نامه هائی به همراه خود به خراسان برد که پس از کشته شدنش بدست مردم افتاد. مینویسند بعد از آنکه یزدگرد عزیمت سفر خراسان را تصمیم داد به صلاح دید امرا بفرمود که در خارج شهر در سه موضع سه چاه کنند و در قعر چاه ها طاقهای بلند از آجر ساختند و در شب اموال و خزاین را بدان موضع نقل نموده سرچاه را با زمین هموار نموده گنج نامه نوشتند و یزدگرد نامه ها را همراه به خراسان برد و بر اثر مواضع چاه يك تیر پرتاب کم یا بیش بفرمود تا گنبد ها بساختند این مواضع ثلاثه یکی میان قبرستان تازیان است و گنبد هشت در از آن عمارت است که اثر آن گنبد هنوز باقیست و آن گنج زمان عزالدین لنگر^{۱۵۹} که از اتابکان یزد بوده پیدا شد و بدست او افتاد. دوم در مزار سادات عظام مشهور به صفة قل هو الله همچنان گنبد هشت در بساخت و گنج نامه آن بدست مبارزالدین محمد افتاد و در گنج نامه نوشته بود که در سایه گنبد به قدر يك تیر سه گنج است. هر چند تفحص می نمودند و از هر طرف گنبد تیری انداخته میکاویدند هیچ اثر از گنج پیدا نمیشد، امیر مبارزالدین محمد از این معنی

۱۵۹- عزالدین لنگر از اتابکان یزد است که به امر سلطان سنجر پس از برکناری برادرش اتابک سام به اتابکی یزد تعیین گردید. وفاتش بسال ۶۰۴ هجری بوده است.

ملون و آزرده خاطر بود چون شب به خواب میرود در خواب مشاهده مینماید که شخصی در پای گنبد تیری بر کمان نهاده و هم آنجا بر زمین انداخت .

چون امیر محمد از خواب بیدار شد مسجدها شکر الهی به تقدیم رسانیده در حال سوار شده بدان مقام آمد و همچنان که در خواب دیده بود تیری بر کمان گذاشته در پیش پای بر زمین انداخت و فرمود تا آن محل را بکنند . چاه گنج پیدا شد و اموال بی قیاس که در آن محل مدفون بوده بدست او درآمد . سیوم به موضعی که اکنون مشهور است به گورستان سرپلک مثل آن گنبدی واقع بود و هم آنجا گنج بود . در زمان دولت امیرزاده اسکندر بن عمر شیخ که امیر ترمش از قبل و وزیر داروغه یزد بود گنج نامه بدست آورده آن گنج را متصرف شد .^{۱۶۰} قصه گنج یزدگرد و امرای او بسیار است و اکثر آن گنجها را مردم خراسان بردند و سببش اینکه چون یزدگرد در یزد گنج نهاده با امرای متوجه خراسان شد که از خاقان لشکری گرفته بدفع اعراب پردازد در آنجا با امرای به قتل آمد و گنج نامه ها که همراه داشتند بدست مردم خراسان افتاد و بمرور از خراسان به یزد آمده و گنج بر میداشتند و به خراسان میرفتند .^{۱۶۱}

بهرام پنجم معروف به بهرام گور از شاهان مشهور ساسانی است که بعد از یزدگرد به سلطنت رسید . داستانهای زیادی درباره جنگاوریها و عشق بازیهای او در ادبیات فارسی و عرب آمده است که هفت پیکر نظامی گنجوی نمونه ای از آن است .

این داستانها نه تنها در ادبیات بلکه در هنر ایران نیز رواج

۱۶۰- جامع مفیدی ص ۳۲-۳۳

۱۶۱- همان کتاب ص ۳۴

یافته است و قرنهای متمادی موضوع نقوش قالیها و پرده های نقاشی گردیده است .

ساختمان قصر بهرام گور نزدیک همدان ، قنطره النعمان نزدیک کرمانشاه و قصری در مازروستان در میان حلوان و همدان را از او دانسته اند. در مازروستان در دوفرسنگی حلوان ایوان بسیار بزرگی که در میان آن طاق بسیار بزرگی بوده است که به قصر بهرام گور معروف بود و در گرداگرد آن بستانی دیده میشد که از زمان بهرام گور آن را بستان بهرام گوری گفته اند . و در ده **جوهسته** نزدیک همدان آثار قصر بسیار بزرگی وجود دارد که به بهرام نسبت میدهند این ده همگی از سنگ ساخته شده بود ، اطاقهای متعدد و کتیبه های زیادی داشت اعراب آن را «فاووس الظبیه» یعنی «گور آهو» نامیده اند و میگویند بهرام در شکار آهوئی را کشته و در آنجا دفن کرده است .

بهرام وزیری داشت به نام مهرنرسی که لقب او هزاربندگ (خداوند هزاربنده) بود. طبری او را مهرنرسی بن برازه بن فرخ - زاد بن خورهباد بن بهمن اسفندیار بن یشتناسب مینویسد ^{۱۶۲} .

عنوان و منصب مهرنرسی در زبان پارسی بزرگ فرمذار بود که به عربی وزیرالوزراء یارئیسالوزراء خوانده شد ^{۱۶۳} این وزیر مردی آبادکننده بود در زمینهای وسیعی که در بخش های اردشیر خوره و شاپور پارس داشت کاخهای زیاد و آتشگاههای عظیمی بپاساخت که به نام او مهرنرسیان خوانده شد .

مهرنرسی دارای مقام شامخی بود او در تدبیر امور منکنت مقبول خاص و عام و در فرهنگ و ادب ممتاز بود فرزندان او داشت که

۱۶۲- الرسل والملوک ص ۱۵۴

۱۶۳- همان کتاب ، همان صفحه

مانند پدر باتدبیر بودند سه تن از آنها مبرزتر و طرف توجه بودند: «زروانداد» «ماه‌گشنس» و «کارد». بنا بر نوشته طبری زروانداد در دیانت و فقه مقام بلندی داشت و بهرام او را هربدان هربد (هیربدان هیربد) گردانید، ماه‌گشنس «ماجشنس، ماگشنس» در دوران سلطنت بهرام عهده‌دار دیوان خراج و مالیات بود، و «کارد» سپهسالاری ارتش را داشت. نام و عنوان او به پارسی «اسطرلان سالار» بود که منصبی بالاتراز سپهبدرا داشت.^{۱۶۴}

طبری زادگاه مهرنرسی را دهی به نام «ابروان» از روستای دشتبارین از کوره اردشیرخره مینویسد که در این نواحی نیز بناهای بلند و آتشکده‌هایی ساخت. چنانکه گویند در جره از کوره شاپور نزدیک دشتبارین آتشکده‌ای ساخت که تا زمان طبری باقی بود و آتش آن روشن و آن را هرگز نرسیان میگفتند. کریستن سن مینویسد: این قریه و قریه ژیره^{۱۶۵} را در بلوک مجاور یعنی در ناحیه شاپور از اجدادش ارث برده بود^{۱۶۶}. *مراکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی*

مهرنرسی در نزدیکی «ابروان» چهار قریه ساخت و در هر یک از آنها آتشکده‌ای نیز بنا ساخت، یکی از آنها را به خود اختصاص داد و آن را «فرازمراورخدایان» نام گذاشت که معنی آن: «خدایا نزد من آی» است و دومی را به نام زروانداد ساخت و آن را «زرواندادان» نامید و سومی را به «کارد» مخصوص گردانید و «کاردادان» نام گذارد و آخری را برای «ماه‌گشنس» و آن را «ماه‌گشنسپنان» نام گذاری کرد. و در این سرزمین سه باغ ساخت در یکی از آنها دوازده هزار نخل در دیگری دوازده هزار درخت زیتون و در سومی دوازده هزار سرو

۱۶۴- الرسل والملوک ص ۱۵۴

۱۶۵- Gireh (هم‌اکنون قصبه جره بهمین نام وجود دارد و بسیار

آباد است).

۱۶۶- کریستن سن، ص ۱۲۵

نشانند . این قراعه و قصبات و باغات به بهترین وجهی تا زمان زندگی طبری در دست بازماندگان خانواده وزیر اداره میشده است .
 کاخ سروستان به اعتقاد هر تسفند شاید یکی دیگر از آبادیها و قصوری است که در دوران بهرام و بدستور وزیرش مهرنرسی بنا شده باشد . این بنا در کنار راه کاروانی که شیراز را به دارا ابجرده بندرعباس متصل میکند قرار گرفته است . دیولافورا باستانشناس معروف آن را بازمانده ای از دوران هخامنشی میداند ولی شکل بنا و سقف های آن نشان دهنده فن معماری زمان ساسانی است . این بنا دارای گنبدی است با تالار و بارگاه و درهای بسیاری که در دیوارها تعبیه شده است .

* * * *

بعد از بهرام پسرش یزدگرد ثانی به تخت نشست (۴۳۸) -
 (۴۵۹) . ابن بلخی او را یزدگرد نرم نام میبرد و مینویسد : از بهر آن یزدجرد نرم گفتندی « چندانکه در یزدجرد جدش درشتی و بدجوئی بوده دروی لطف بود و خوش خوئی»^{۱۶۷} . یزدگرد در دوران سلطنت خود در سرحدات شرقی کشور گرفتار اغتشاشات هونها شد ، و در یکی از جنگها پادشاه قبائل هون موسوم به «چون» را که در شمال گرگان سکونت داشت شکست داد و در آن ولایت شهری به نام « شهرستان یزدگرد » تاسیس کرد و سالی چند در آنجا اقامت گزید به سرحدات که دستخوش غارت وحشیان بود نزدیک تر باشد^{۱۶۸} .

* * * *

بعد از یزدگرد تخت و تاج ساسانی بین پسران یزدگرد : پیروز و هرمز و بلاش مورد نزاع بود . هر مزد از دوری برادر بزرگتر خود پیروز استفاده کرده بالقب پادشاه سگستان خود را شاه خواند . فیروز برای رسیدن به تاج و تخت سپاهی از شرق تهیه

۱۶۷- ابن بلخی ، فارسنامه ، ص ۹۶

۱۶۸- کریستن سن ، ص ۴۱۰

کرد و بالاخره توانست برادر را مغلوب کند و خود جای او را بگیرد. او را پادشاهی دیندار و پارسامینویسند^{۱۶۹} مدت چهار سال پادشاهی کرد و آثار زیادی از خود بجای گذاشت.

ابن بلخی مینویسد: از آثار اوکی در عمارتهای جهان نموده است این شهرها کردست: فیروز رام از اعمال ری^{۱۷۰} دینوری رام فیروز را خود شهرری میگیرد و مینویسد فیروز شهرری را احداث کرد و آن را «رام فیروز» نامید^{۱۷۱}. گردیزی شهرری را از بناهای اردشیر بن بابک میداند^{۱۷۲}. شهرری خودیکی از شهرهای باستانی ایران است یکی از نواحی مهمی است که تمدنی بسیار باستانی دارد و آثار شهرنشینی از حدود هزاره سوم قم در آن کشف شده است و بهمین مناسبت به آن لقب ام البلاد و شیخ البلاد داده اند^{۱۷۳}. ری را یونانیان راگس^{۱۷۴} مینامیدند و ساختمان آن را به شیث بن آدم علیه السلام نسبت میدهند که هوشنگ پیشدادی بر عمارات آن افزود و منوچهر بن ایرج بن فریدون تجدید بنایش کرد. ابن حوقل و اصطخری پس از بغداد ری را آبادترین و وسیعترین شهر شرق مینویسند^{۱۷۵}. این ایالت شهرها و قراء متعدد و مهمی را در حومه خود داشت. درباره نواحی مختلف ری حمدالله مستوفی شرح مفصلی دارد در ضمن شمردن سیصد و شصت پاره دیه این ولایت نام قریه فیروز رام یا فیروز و رام را که از ساختمانهای فیروز ساسانی است

۱۶۹- ابن بلخی، فارسنامه، ص ۹۶

۱۷۰- نزهت القلوب، ص ۵۲-۵۳

۱۷۱- اخبار الطوال، ص ۶۳

۱۷۲- زین الاخبار، ص ۲۱۶

۱۷۳- نزهت القلوب، ص ۵۲-۵۳

میبرد و مینویسد: اکنون فیروز بران خوانند^{۱۷۶}. و هم چنین ناحیه ری را به چهار قسمت یا ناحیت تقسیم میکند و از قریه‌های به نام فیروز بهرام نیز نام میبرد. هنوز هم در نزدیکی تهران محلی بنام فیروز بهرام وجود دارد آیا این ناحیه همان فیروز بهرام نیست؟ چیزیکه بسادگی بنظر میاید اینکه این ناحیه از اسمش پیداست که از ساخته‌های فیروز ساسانی است چون هر شهری که به این پادشاه نسبت داده شده است کلمه «فیروز» نام خود شاه بر آن اضافه شده است مانند: روشن فیروز در جرجان، رام فیروز از بلاد هند، شاد فیروز در آذربایجان و کام فیروز یا «روستا» در فارس و هم چنین بانی شهر اردبیل را در آذربایجان فیروز مینویسند که آن را «باد فیروز» نامید^{۱۷۷} این شهرها همگی از ساخته‌های فیروز جد انوشیروان میباشد. فیروز به منظور دفاع از مرز ایران در «دروازه خزر» بنای سه شهر را آغاز کرد یکی شهر «رام فیروز» همچنانکه گذشت در ناحیه ری و جنوب کرانه جنوبی خزر نزدیک تهران، دیگر روشن پیروز که شهر مستحکم در کرانه جنوب شرقی دریای مزبور و سومی «شهرام پیروز» در آذربایجان در حقیقت در کرانه غرب دریای خزر احداث گشت.

شهر کام فیروز در دشتی ساخته شده است ابوریحان بیرونی در دنباله نیامدن باران و قحط سالی در زمان فیروز ساسانی در کتاب خود آورده: وقتی فیروز از شهر آذر خورا^{۱۷۸} بسوی دارا حرکت کرد بجائی رسید که امروز روستای کام فیروز فارس در آنجا است

۱۷۶- نزهت القلوب، ص ۵۳-۵۵

۱۷۷- دینوری، اخبار الطوال، ص ۶۳

۱۷۸- شهر آذر خور در فارس قرار داشت که آتشکده مهم دنیکیایی داشت و آن عبارت از این بود که در آتشکده‌های مهم یک نوع صندلی کوچکتر از تخت که از زر ساخته بودند گذاشته میشد که مخصوص پادشاهان بود که چون آنجا رفتند بر آن صندلی نشینند و آن را «دنیکا» میگفتند.

در آن زمان صحرائی بود و آبادی نداشت، ابری بر آسمان بالا رفت و چندان بارید که پیش از آن دیده نشده بود تا اینکه آب در سرای پرده‌ها و چادرها افتاد و فیروز تعیین کرد که دعای او بر آورده شده، خدای را سپاسگزارد و فرمان داد که در آنجا چادر زدند و صدقه داد و مال بخشید و مجالسی فراهم کرد و شادی کرد و از آنجا ترفت تا این روستای خرم را فراهم ساخت و آن را کام فیروز نام نهاد. فیروز نام او و کام به معنی اراده است زیرا وی به اراده خود رسیده بود. ابن بلخی کام فیروز را ناحیتی برکنار رود کرمی نویسد که دارای « بیشه عظیم است همه درختان بلوط و زعرور^{۱۷۹} و بید و معدن شیران است چنانکه هیچ جای مانند آن شیران نباشد... و هوای آن سردسیر است و به اعتدال و آب از رود است آبی خوش گوار و حومه آن «تیرمایجان» است و بیشترین دیه‌های آن خراب است^{۱۸۰} و نیز در ولایت یزد دو دیه را از ساختمانهای فیروز مینویسد: یکی فیروز آباد مجومرد و دیگری فیروز آباد میبد^{۱۸۱} گردیزی^{۱۸۲} شهر فاریاب «پاریاب» را نیز از ساخته‌های فیروز بن یزدجرد مینویسد که در ناحیه خراسان بر شاهراه کاروان بوده است: گردیزی هم چنین قصبه‌گران شهر آذربایجان و عین‌التمر و کرمان را از بناهای او می‌نامد و اضافه میکند از این سبب او را «کرمان‌شاه» خوانند^{۱۸۳} عین‌التمر (عین‌النمر) در ناحیه جزیره در شمال بین‌النهرین است و نیز شمیری در ماوراءالنهر را از بناهای فیروز مینویسند و آن را فریرونسا^{۱۸۴} مینامند^{۱۸۵}.

۱۷۹- درختی است که میوه آن سرخ است. نگاه کنید به المنجد.

۱۸۰- فارسنامه، ص ۱۴۹

۱۸۱- جامع مفیدی، ص ۲۰

۱۸۲- زین‌الخبار، ص ۲۹

۱۸۳- همان کتاب، همان صفحه

۱۸۴- اصطخری «خربر» مینویسد شمیری است نزدیک جیحون.

۱۸۵- زین‌الخبار، ص ۲۹

علاوه بر شهرهای مزبور ساختمانهای دیگری نیز به فیروز نسبت میدهند از آن جمله دیوار شهرستان اصفهان^{۱۸۶} و دیوار مرز شمالشرقی ایران میباشد. ابن بلخی میگوید این دیوار پنجاه فرسنگ به خجند میان ایران و توران بوده است^{۱۸۷}. این دیوار برای جلوگیری از حملات هیاطله کشیده شده بود. هیاطله پس از سقوط کوشانیان دولت کوچکی در شرق ایران تاسیس کرده بودند و همواره اسباب وحشت و زحمت ایران را فراهم میآوردند. اولین امیر هیاطله که خود را شاه خواند و از جیحون گذشت «افتالیتو» است که به ایران حمله آورد ولی از بهرام پنجم شاهنشاه ساسانی شکست خورد و تاج او را بهرام به آتشکده آذرگشنسب در شیز آذر بایجان فرستاد.^{۱۸۸}

کتابخانه مدرسه بهبهان

ساسانیان برای جلوگیری از حملات آنها دیواری عظیم چون دیوار چین در برابرشان ساخته بودند همچنانکه در معبر قفقاز با وجود پادگان دائمی و مانع بزرگ طبیعی دیواری جهت جلوگیری از حملات خزرها ساخته بودند. برخی از مورخین عقیده دارند که

۱۸۶- ابن بلخی، فارسنامه، ص ۹۷

۱۸۷- همان کتاب، همان صفحه

۱۸۸- آذرگشنسب یا آتش سلطنتی در گنج تشیزگان یا گنج شریگان یعنی گنزک در ناحیه شیز آذربایجان واقع بود پادشاهان ساسانی در مواقع سختی به زیارت آن میشتافتند و زر و مال و ملک و غلام به آنجا نذر میکردند شاپور رونوشتی از اوستای تنسر را در این معبد نهاد. بهرام گور سنگهای قیمتی و تاجی را که از خاقان و زنش گرفته بود به این آتشکده فرستاد خسرو اول نیز نظیر این را عطا نمود و خسرو دوم نذر کرد که اگر موفق به غلبه بر بهرام چوبینه شود هدایای زر و سیم به آتشکده آذرگشنسب بفرستد و به وعده خویش وفا کرد مینویسند شاهنشاهان هنگام رسیدن به سلطنت با کمال احترام پیاده به زیارت این معبد میرفتند و این آتشکده علامت اتحاد و یگانگی دین و دولت بود و نمونه و مظهر دولت ساسانیان بشمار میرفت. (اکنون بقایای این آتشکده پرشکوه و بزرگ بنام تخت سلیمان خوانده میشود و از حدود هجده سال پیش کاوشهای باستانشناسی و مرمت آثار آن در دست انجام است).

این دیوار از بناهای خسرو اول انوشیروان میباشد و داستانی نیز در این باره میآوردند که خسرو خواهان دوستی خاقان ترك «سیجیبو» بود و قرار بر آن شد که خسرو دختر خاقان را به زنی بگیرد و خود نیز دختر خود را به خاقان دهد. خاقان به عهد خود وفا کرد ولی خسرو بجای دخترش یکی از کنیزان را برای خاقان فرستاد و به افتخار این مزاجت ضیافت بزرگی برپای کرد ولی شب هنگام آتش برخیمه ترکان افکند و چون خاقان از این کار گله کرد، خسرو اظهار بی اطلاعی نمود، شب بعد خسرو به چادر خود آتش افکند و به خاقان شکایت برد چنانکه گوئی او را مسبب این واقعه میدانست چون خاقان سوگند یاد کرد که از این واقعه اطلاعی ندارد خسرو برای جلوگیری از اینگونه حوادث به خاقان پیشنهاد کرد که اجازه دهد دیواری بین دو کشور کشیده شود خاقان رضاداد و به کشور خود بازگشت، خسرو دیواری استوار بر آورد و چون خاقان ترك دریافت که خسرو او را فریب داده و کنیزی را به جای دخترش به او داده است دیگر قادر به انتقام کشیدن نبود.

پروکوبیوس مورخ مشهور رومی، که یکی از نویسندگان درجه اول بشمار می رود و کتابی راجع به جنگ با ایرانیان نوشته است، این داستان را به عنوان نمونه ای از ریاکاریهای خسرو انوشیروان بیان داشته است.

تا اواخر قرن چهارم ه در بعضی از سرمرزهای خوارزم و ماوراءالنهر آثار دیوارها و سدهائی که در برابر ترکان بوجود آمده بود به چشم میخورد.

* * *

پس از فیروز برادرش بلاش بر تخت سلطنت نشست او نیز همانند برادر و نیاکان خود در آبادانی کوشید. گویند چون از ویرانی

دهی آگاه میشد دهقان را مجازات می کرد که چرا با روستائیان همراهی نکرده است تا به سبب فقدان وسایل معاش ترك اوطان خودکنند . در دوران حکومت پدر ، فیروزکه به اتفاق برادر یزد را به اقطاع داشت استحکامات و ساختمانهای زیاد در این شهر کرد در نزدیکی شهر یزد باغستانی ساخت و قصری عالی در آن ساختمان کرد و آب در آن جاری نمود و آتشخانه ای نیز به ساخت و آن را بلاشگرد نامید^{۱۸۸} و همانطوریکه قبلا اشاره شد بعدها به ابوالعسکر مشهورگشت «مردم بدانجا روند و سماع و طبخ کنند و مقام حیدریان است .»^{۱۹۰}

حمزه اصفهانی به دوشهر از ساخته های بلاش نام میبرد یکی در سابلط مداین که آن را بلاش آباد نامید و دیگری نزدیک حلوان و نام آن بلاشگر «بلاش گرد» بوده است^{۱۹۱} بلاساگان^{۱۹۲} یا بلاشگان که معرب آن یلاسجان است ظاهراً به معنی شهر بلاش میباشد . یلاسجان در بین راه برزند اردبیل در اطراف رودخانه وسطی که سه رودند و سرچشمه بلگاروچای را تشکیل میدهند قرار دارد . به قول کوریون^{۱۹۳} یلاسجان جزء پادشاهی آلبانی بوده است و در زمان واردانیمها مردی هونی نژاد به نام هران^{۱۹۴} پادشاه آن ناحیه بود^{۱۹۵} پس لقب «براشکان شاه» که ابن خردادبه در کتاب المسالك الممالك پس از

۱۸۹- جامع مفیدی ، ص ۲۰

۱۹۰- همان کتاب ، همان صفحه

۱۹۱- سنی ملوك الارض والانبیاء ، ص ۳۹

192— Balasakan

193— Koriun

194— Heran

195— I. Marquart, Iranchahr, Berlin 1910, 108—14.

«الان شاه» در شمارشاهان آذربایجان آورده بایستی اشاره به امیر بلاسجان باشد.^{۱۹۶}

نظیر اسم بلاسجان در آذربایجان جزء دهستان ینگجه بخش مرکزی شهرستان سراب یعنی «بلاسجین» وجود دارد.^{۱۹۷}

مدت سلطنت بلاش زیاد طولانی نبود پس از چهارسال شاهی از سلطنت خلع و کورگردید و برادرزاده اش قباد پسر فیروز نواده یزدگرد جای او را گرفت. دوران سلطنت قباد سه دو دوره مجزا تقسیم میشود، قباد برای کم کردن نفوذ بزرگان و روحانیون به طرفداری از نهضت مزدکی پرداخت بهمین دلیل با مخالفت بزرگان و روحانیون مواجه شد و سرانجام گرفتار شد و بزرگان افتاد و بزرگان جاماسب برادرش را پادشاهی دادند. پروکوپئوس گوید: قباد رادر زندان انوشبرد^{۱۹۸} دژ فراموشی زندانی کردند (۱۰۹۷ شاهنشاهی = ۴۹۸ میلادی). راولینسن محل این دژ رادر مشرق شوشتر در ناحیه کوهستانی میداند. این دژ رایه دلیل انوشبرد نامیدند که نام زندانیان آن را هیچگاه پیش شاه نمیبردند. کریستن—سن از قلعه مستحکمی واقع در خوزستان که گیل کرد یا اندمشن نام داشت سخن میگوید و مینویسد: یک نوع قلعه باستیل محسوب میشود و آن را انوشبرد یا قلعه فراموشی نیز میخواندند. زیرا که نام زندانیان و حتی نام آن مکان را کسی نبایستی بر زبان براند. چندین نفر از خاندان سلطنتی در این زندان زندانی شده بودند از جمله ارشک سوم شاه ارمنستان و قباد شاه ساسانی. و مینویسند که شیرویه برای دست یابی به تاج و تخت پدر خود قباد مدتی زیاد در این زندان ماند ولی

۱۹۶- مسالك الممالك ، ص ۱۷

۱۹۷- فرهنگ جغرافیائی ایران ، ج ۴ ، ص ۹۳

بالاخره بدستیاری تنی چند نجات یافت گویند سیاوش نامی که از بزرگان و دوستان باوفای او بود وی را نجات داد و در روایات اسلامی نیز آمده است که با خدعه زانش که خواهر وی نیز بود رهائی یافت بدر بار هیاطله رفت و با کمک لشگریان وی توانست بار دیگر تاج و تخت را بدست آورد .

دوران دوم سلطنت قباد قرین آرامش و صفا بود و شاید به همین دلیل است که شاه ساسانی دست به آبادانی و عمران کشور زد . در خدای نامه مسطور است قناتما ، مجاری آبیاری ، پلها ساخت و شهرهایی افکند . حمزه پور اصفهانی در مورد شهرسازی در دوران سلطنت قباد گوید : شهرهایی ساخته که یکی میان حلوان و شهرزور بود آن را «ایران شادکوات» نامید دیگری میانه جاجان و ابر شهر و آن را شهرآباد کوات خوانده است . دیگری در پارس و آن را «به از آمد کوات» خوانده و آن شارستان ارگان است و معنی آن میشود «شهر قباد بهتر از آمد» و دیگری نزدیک مداین و آنرا هنبوشاپور نامید و مردم بغداد آنرا خنبشاپور گویند و دیگری بلاش گرد و دیگری نزدیک موصل به نام «خابورکرات» و دیگری در عراق به نام «ابزقباد»^{۱۹۹}

قباد اقدامات چندی به منظور تحکیم مرزهای ایران در ناحیه قفقاز به عمل آورد او برای مقابله با قومی از هونها موسوم به ساپیر^{۲۰۰} که به ارمنستان و آسیای صغیر میتاختند شهر پرتو را تبدیل به دژ مستحکم کرد و آن را «پیروزکواد» نامید و توانست در مقابل مهاجمین دژی محکم بوجود آورد و این شهر به تدریج شهر کاوالاک^{۲۰۱} پایتخت قدیم را تحت الشعاع قرار داد . شهر پرتو که

۱۹۹- سنی ملوک الارض والانبیاء ، ص ۳۹

200— Sabire

201— Kavalak

آن را معرب کرده بردع یا بردعه گفته اند کرسی نشین ایالت اران بود که خرابه های آن تاکنون نیز برجاست . یاقوت بردعه را شهری در انتهای آذربایجان مینویسد .

حمزه پور اصفهانی دروجه تسمیه آن گوید: آن معرب برده- داراست زیرا بعضی پادشاهان ایران ولایات بالادست ارمنستان را غارت کرده اسیرانی از آنجا آورده در این محل ساکن کردند و از این جهت آن را برده دارگفتند . در زمان یاقوت این شهر عظمت دیرین را نداشت و رو بخرابی گراییده بوده است .^{۲۰۲}

ابن حوقل در قرن ۴ ه طول آن را یک فرسنگ و عرض آن را کمتر از یک فرسنگ و تقریباً مربع شکل مینویسد و دارای قلعه ای در سه فرسنگی رود کر (کورا) بر ساحل یکی از شعب آن رود به نام : «شترتوز» بوده است .

ابن فقیه بردعه (پردعه) را از ارمینیه اول میدانند او ارمنستان را چهاربخش میدانند که بردعه جزو قسمت اول است و مینویسد : «آن را قباد بزرگ ساخت» . باب الابواب (در بند) را نیز او ساخت^{۲۰۳} آنجا را چونان کوشکهایی بساخت آن را ابواب نامیدند چه بر سر راههایی در کوه ساخته شده است^{۲۰۴} ابن فقیه شهرهای زیادی را به قباد نسبت میدهد مینویسد علاوه بر بردعه شهرهای بیلقان ، قبله و سدلبن (سدآجرین) را نیز قباد ساخت در آن سد سیصد و شصت شهر کرد که از ساختن باب الابواب همه به ویرانی رفت^{۲۰۵} ابن خردادبه مینویسد : کوات شهر بیلگان و

۲۰۲- معجم البلدان ، ج ۱ ، ص ۵۵۸

۲۰۳- در مورد باب الابواب به چند صفحه بعد همین مقاله رجوع نمایند .

۲۰۴- ابن فقیه ، مختصر البلدان ، ص ۱۲۹

۲۰۵- همان کتاب ، ص ۱۳۰

شهربردگه (بردعه) و شهر قبله و باروی خشتی را ساخت .^{۲۰۶}
 ابن فقیه در ناحیه ارمنستان شهر دیگری نیز به قباد نسبت میدهد
 و آن باب فیروز قباد است که از شهرهای ارمنیه دوم مینویسد .^{۲۰۷}
 و حلوان را نیز از بناهای قباد مینویسد .^{۲۰۸} ارجان (ارگان) در
 آغاز قلمرو فارس یکی دیگر از بناهای قباد بن فیروز است ابن فقیه
 مینویسد : قباد هنگامیکه پادشاهی را از برادرش جاماسب باز پس
 گرفت ، بارو میان جنگ کرد و دو شهر از شهرهای جزیره را
 بگشود به فرمود تا میان فارس و اهواز شهری ساختند و آن را
 «برقباد» نامید همان است که اکنون ارجان گویند آنجا را استان
 کرد و چند روستا از حوزه های رامهرمز و شاپور وارد شیرخره و
 سپاهان بدان داد .^{۲۰۹}

و نیز مینویسند قباد به هنگام لشگرکشی به روم شهرهای
 معروف آمد ، میافارقین ، را متصرف شد و اسرای زیادی با خود
 آورد و به فرموده او برای اقامت اسیران شهری بین اهواز و فارس
 بنیاد کردند آنرا «ابر قباد» نامید که همان استان علیاست و شامل
 چهار بخش بود یکی از آن چهار بخش ، بخش انبار و شامل «هیت» و
 «اعانات» بود و یزید بن معاویه خلیفه دوم امویان این دو را هنگام
 زمامداری خود ضمیمه «جزیره» کرد و بخش «بادوریا» و بخش
 «مسکن» و شهرستانهای «به قباد اوسط» و «به قباد اسفل» را
 تشکیل داد و هشت بخش را ضمیمه آنها کرد. هر شهرستانی را
 چهار بخش که همان استانات است و شهرستان اصفهان را دو قسمت
 کرد یکی را «جی» و دیگری را «سیمره» نامید .^{۲۱۰}

۲۰۶- المسالك الممالك ، چاپ لیدن ، ص ۱۲۳

۲۰۷- همان کتاب ، همان صفحه

۲۰۸- ابن بلخی ، ص ۹۸ ، ابن فقیه ، ص ۱۲

۲۰۹- ابن فقیه ، ص ۱۲

۲۱۰- اخبار الطوال ، ص ۷۱

ابن بلخی: ارجان را جزء کوره «قباد خوره» از پنج کوره پارس مینویسد که در ابتدا قباد بن فیروز پدر کسری انوشیروان بنا کرد و شهری بود بزرگ با نواحی بسیار^{۲۱۱} به عقیده فرصت - الدوله ارجان شهر قدیم بهبهان است که در سمت شرقی بهبهان واقع شده به مسافت یک فرسنگ تقریباً ولی آن شهر اکنون بکلی خراب و ویران گردیده آثاری از شالوده‌ها و احجاری در هم ریخته دیده میشود و گویند آن شهر را قباد بن فیروز بنیاد نهاده است. ارجان را ارکان و ارغان نیز میگفتند چنانکه ناصر خسرو گوید: در سال ۴۴۳ از شهر ماه رویان^{۲۱۲} به شهر «ارغان» رفتم شهری بزرگ است^{۲۱۳} طبق نوشته فارسنامه ناصری شاه قباد پسر شاه فیروز ساسانی آنرا بنا نهاد و توابعی از خوزستان و فارس برای آن گذاشت و این مجموع را کوره قباد گفت. ابن بلخی جزیره هنگام، جزیره خارك، جزیره لام، جزیره بلور را جزو کوره قباد خوره مینویسد^{۲۱۴} به نوشته ابن بلخی چون قباد به پادشاهی نشست سیرتهای نیکونهاد و عمارتهای بسیار فرمود آثار او این شهرهاست: ارجان و نواحی آن قباد خوره از اعمال پارس ساحلیات هم مضافست به قباد خوره، حلوان کی سرحد عراق است، به قباد بالابین و میانه و زیرین از اعمال عراق، شهر آباد کواد میان جرجان و آن شهر، چند ناحیت از طبرستان، خابور از دریای موصل^{۲۱۵} بعلاوه شهرهای «بهرام قباد» در فارس، «رام کواد» در خوزستان، «ایزد قباد» در نزدیکی مداین را به قباد نسبت میدهند. یعقوبی شهر «ایز قباد» را جز

۲۱۱- فارسنامه، ص ۲۰۳

۲۱۲- شهر ماه رویان در شمال بندر دیلم.

۲۱۳- سفرنامه، ص ۱۳۶

۲۱۴- فارسنامه، ص ۲۰۷

۲۱۵- همان کتاب، ص ۹۷-۹۸

شهرهایی که از دجله آب می‌گرفت آورده است.^{۲۱۶} این شاه‌ساسانی که به آبادانی و عمران توجه خاص داشت بیشتر شهرها به نام خود بنیاد نهاده است. قباد شهر «فرماسین» را ساخت فرماسین کلمه‌ای است پارسی یعنی کرمانشاه. و مینویسند «قباد از مداین تارودخانه بلخ در همه راه هیچ سرزمینی نیافت که هوایش از کرمانشاهان تا گردنه همدان خوشتر و آبش گوارتر و نسیمش لذت بخش‌تر باشد این بود که فرماسین را ساخت^{۲۱۷} و ویژه خویش کاخی بلند بر روی هزار ستون بنا کرد قباد با این کار خویش این نواحی را مورد توجه شاهنشاهان ساسانی قرار داد و خسروان از آن پس از مداین تا گردنه همدان و قصر شیرین بناها ساختند. و از فارس و خراسان مردم گرانیمایه و زیبا و متمدن و دلاور را بیاورد و در کرانه دجله جای داد و کسانی را که در شرافت از اینان فروتر بودند در نهروانات جای بداد و پیشه‌وران را در رود جوخی و جولاگان را در شوش و شوشتر و حجامتگران را در باورا یا با کسایا و بازرگانان را در اهواز و پزشکان را در سیروان که دهکده‌ای است در ماسبدان^{۲۱۸} و اضافه میکند: و آنگاه که قباد سرزمین کشور خویش را بررسی و مردم هرزمین را شناخت و شهرها را مساحی کرد و حدود را دانست و فرسنگها را شماره کرد، برای اقامت خویش مداین را برگزید چون نزدیک روم بود... سپس با شتاب بساختن مداین پرداخت^{۲۱۹} و چنین می‌بود که هر چند از دیوار قصر می‌افراشتند بادی وزیدن می‌گرفت و آنرا از جای برمی‌کند قباد کس نزد بلنیاس^{۲۲۰} طلسم‌دان

۲۱۶- یعقوبی، جلد اول، ص ۲۱۸

۲۱۷- ابن فقیه، ص ۲۶

۲۱۸- همان کتاب، ص ۲۷

۲۱۹- همان کتاب، همان صفحه

۲۲۰- بلنیاس حکیم یونانی است نام او در مآخذ به اشکال مختلف:

ابولونیوس Abollunius ابولونیوس Abulunius و بلینیوس و بلیناس ذکر شده است.

سالخورده روم به فرستاد و فرمان بداد تا برای آفت هر جای طلسمی بسازد اورا بگفت از مداین آغاز کن و هر طلسمی را چهار هزار درم مقرر بداشت. بنیاس طلسمی بزرگ در ایوان بساخت و یازده طلسم دیگر در گرداگرد آن. طلسم بزرگ برای باد بود که دیوار را از جای می‌کند. باد بایستاد و کار آن بنا به انجام رسید. طلسم‌های دیگر برای کژدم و جراره^{۲۲۱} و تب و تب ربع^{۲۲۲} و درنده و کیک بوده که همه در آنجا کم شدند و طلسمی برای آن بود که مردمان چه در حضور باشند یا نباشند تا پادشاه در میان آنان است یگانه و متفق باشند و طلسم دیگر آنرا بود که پادشاهان دیگر کشورها، حشمت پادشاهان عراق (مداین) نگاه دارند و دردیشان هیبت اینان همی باشد.^{۲۲۳}

ابوعلی احمد بن عمر بن رسته در کتاب اعلان النفیسه که در حدود سال ۲۹۰ هـ تألیف کرده است از دهی به نام «آخرین» در مغرب ایران در حوالی کرمانشاه سخن گوید که در این ده ساختمانهایی از ساسانیان بود و مردم آنجا گروهی از کردان بوده‌اند و در آنجا آتشکده‌ای بوده است که مجوس آنرا بزرگت میداشتند و از هر جا روی بدان می‌نهادند.^{۲۲۴}

در کتاب المسالك والممالك ابن خردادبه شهر زور را از ساخته‌های قباد مینویسد و میگوید شهر آن «نیم راه» است یعنی در نیمه راه از مداین تا آتشکده شیز و آنرا کواد پسر فیروز ساخته است.^{۲۲۵} این آتشکده در جایی ساخته شده بود که اکنون به خرابه-

۲۲۱- جراره ماخوذ از عربی، نوعی کژدم بزرگ و کشنده و مهلك و زرد باشد.

۲۲۲- تیبی که هر سه روز يك مرتبه آید.

۲۲۳- ابن فقیه، ص ۲۷

۲۲۴- تمدن ساسانی، نفیسی، ص ۱۱۶

۲۲۵- مسالك الممالك، ابن خردادبه.

های تخت سلیمان معروف است. این ناحیه علامت اتحاد و یگانگی دین و دولت و نمونه مظهر دولت ساسانی بشمار میرفت و شاهان ساسانی در مواقع سختی به زیارت آن میشتافتند زر و مال و ملک و غلام به آنجا نذر میکردند. به فرمان شاپور رونوشتی از اوستای تنسر در معبد آذرگشنسب در شیزنهادند. بهرام گور تاجی را که از خاقان و زنش گرفته بود به این آذرگشنسب در شیز فرستاد. خسرو پرویز در مقابل فرو نشاندن قیام بهرام چوبین زینت آلات و هدایای گرانبهای نذر آتشکده آذرگشنسب کرده بود که پس از فرو نشانیدن آن قیام به عهد خود وفا کرد.

مسعودی در التنبیه ویرانه های آن معبد را توصیف کرده است ^{۲۲۶} قباد هم چنین به استحکام مرزهای کشور اهمیت میداد ابن-خردادبه از بارویی که از ساخته های قباد بود نام میبرد و آن را «باروی خشتی» مینویسد ^{۲۲۷}

پس از قباد پسرش خسرو هم پس از نشستن بر تخت سلطنت لقب انوشیروان (انوشکروان)، یعنی روان بی مرک و جاودان، یافت، به جانشینی پدر رسید. اصلاحات و آبادانی را سرلوحه کارهای خود قرار داد. «بزرگمهر» رسیدگی به گذرگاههای مردم و بازارهای ایشان را در زمره ۱۲ وظیفه بزرگ شاهنشاه شمرده است ^{۲۲۸}

کتابخانه مدرسه نهمینم

این خود اهمیت زندگی اجتماعی و آبادانی را در این عهد کاملاً روشن میسازد. انوشیروان در سال ۱۱۳۰ شاهنشاهی (۵۳۱ میلادی) در تیسفون پایتخت بزرگ شاهنشاهی ایران بر تخت سلطنت

۲۲۶- التنبیه، ص ۹۵

۲۲۷- المسالك والممالك، ص ۱۲۳

۲۲۸- مسعودی دوازده وظیفه بزرگ شاهنشاه را از زبان بزرگمهر آورده

است.

نشست سلطنت وی که در حدود نیم قرن بطول انجامید دوره درخشانی بود. ایران از لحاظ نظامی، مالی، اداری و هنر و علوم و فنون پیشرفت کامل نمود.

تیسفون در این دوره به منتهای وسعت خود رسید حتی میتوان گفت که بنای شهر مداین در دوره انوشیروان کامل گردید، جمعیت تیسفون فزونی یافت و عمارات و کاخها و دژهای غیرقابل تسخیری ساخته شد.

کاخ پناه مدرسه لایحه نام

خسرو فیلسوفان یونانی را که در موطن خود مورد ایذاء و اذیت قرار گرفته بودند در تیسفون پناه داد و وسایل راحتی آنها را از هر نظر تامین کرد. اهالی مداین از آزادی مذهب برخوردار بودند و هرگاه مجرمی به این شهر پناه میبرد در امان بود.

انوشیروان در سال ۱۱۴۴ شاهنشاهی (۵۴۵ میلادی) در حمله به سوریه شهر معروف انطاکیه را به تصرف درآورد و ساکنین آنجا را به شهری که در تیسفون بنا کرده بود کوچانید این شهر با همان سبک معماری و ساختمان شهر اصلی ساخته شد. میدان بزرگ اسبدوانی و چندین حمام در این شهر بنا گردید.

بنا به نوشته این بلخی: چون کسری انوشیروان قصد انطاکیه کرد و بگرفت، انطاکیه خوش آمد اورا، به فرمود تا شکل انطاکیه برزدند و قومی را از اصل انطاکیه با خویشتن آورد و شهری بر مثال آن در پهلوی مداین بنا کرد، مردم انطاکیه را کی بیاورده بود در آن شهر نشانند و آن را رومیه نام کرد^{۱۲۹}... گردیزی در عمارت و آبادانی شهرها سخنها دارد و گوید: «بزرجمهر» بزرجمهر «بوذرجمهر»

حکیم عجم وزیر او (اتوشیروان) بود... شهر نو بندگان (نوبنجان) ^{۲۳۰} و همدان و بغداد کهن و اردبیل و مداین و دیوار باب‌الابواب او بنا کرد ^{۲۳۱}

ابن فقیه شهرهای شایران و مسقط و کرکوه و سپس باب‌الابواب را از ساخته‌های انوشیروان مینویسد ^{۲۳۲} و آنجا را از آن رو «ابواب» نامیدند که بر سر راههایی در کوه ساخته شده است ^{۲۳۳} در سرزمین جزران، که ابن فقیه آنجا را از ارمینیه دوم مینویسد، شهری به نام سفدیبل ساخت و گروهی از مردم سفد و برخی از مردم فارس را در آنجا جای داد و آن را مسلحه ^{۲۳۴} کرد. انوشیروان پادشاه اقوام آنجا و خزر و آلان را که برای آن هجوم آورده و در آرمستان پیش‌رفته بودند مغلوب نموده و ده هزار نفر از آنان را اسیر کرد و در آذربایجان و نواحی مجاور آن مستقر گردانید و برای جلوگیری از حملات احتمالی بعد در شمال‌غرب کشور استحکامات و شهرهایی بنا نهاد.

انوشیروان از سیاست باستانی شاهان شرق و شاهنشاهان ساسانی در کوچ دادن افراد به نواحی نوساز و بنا اسکان اسرای جنگی

۲۳۰- نو بندگان مغرب آن نوبندگان یا نوبنجان است شهری بود در خمایجان استخر پارس که در زمان سلجوقیان خراب شد. نگاه کنید لسترنج، ص ۲۸۵

۲۳۱- زین‌الآخبار، ص ۳۳

۲۳۲- البلدان، ص ۱۳۱

۲۳۳- همان کتاب، همان صفحه

۲۳۴- مسلحه با فتح م و سکون سین و فتح لام. تقریباً پادگان امروزی است، یعنی جایگاه سلاحداران که در آن دو بیست تا هزار مرد شمشیر یا نیزه‌دار برای مأموریت می‌ماندند. جمع آن را مسالح مینویسند. نگاه کنید به مقدمه الادب والبلدان.

در نواحی مرزی پیروی میکرد . مستحکم کردن مرزها و گماردن سربازان جهت نگهداری کشور از دستبرد مردمان دیگر از قدیم در ایران رواج داشت . انوشیروان در این طریقه شیوهٔ بخصوصی داشت ، از اسرای جنگی مرتباً در مقاصد نظامی استفاده میبرد و بقول کریستن سن اقوام وحشی را که بنیه طبیعیشان بر قوت بدنی کشاورزان ضعیف برتری داشت در نواحی سرحدی مستقر میکرد تا حملات دشمنان خارجی را دفع کنند و کمکهای نظامی به دولت بنمایند^{۲۳۵}

علاوه بر اقوامیکه قبلاً اشاره شد به عنوان مثال از قومی دیگر به نام «چول»^{۲۳۶} میتوان نام برد که در شمال گرگان مسکن داشتند و ظاهراً عصبیان نموده بودند . از این قوم فقط ۸۰ تن از بهترین مردان جنگی باقی گذاشت و بقیه را به شهر «شاهرام پیروز» انتقال داد و ایشان مکلف به خدمت نظام بودند و نیز قوم کوهستانی «پارز» را که ساکن کرمان بودند مطیع خود کرد و آنان را در قسمت‌های مختلف کشور پراکند و مسکن عطا کرد و به این ترتیب مجبور به خدمت سرپایشان نمود .^{۲۳۷}

ساسانیان سیاست بسیار خوبی برای نگهداری مرزها داشتند بدین ترتیب که در ایالات مرزی حکومت رادرخاندانهای کوچک شاهی ارثی میکردند و همین امر سبب میشد که در مواقع حملات خارجی این شاهان و حکام محلی از حکومت و محدوده قدرت خود کاملاً دفاع کنند و حتی برای نگهداری مرزها از هجوم بیگانگان همانطوری

۲۳۵- کریستن سن ، ص ۳۹۳

۲۳۶- «چول» که در عربی «صول» آمده است نام شاهان گرگان بوده است.

۲۳۷- کریستن سن ، ص ۳۹۱

که قبلا اشاره شد در حدود شمالشرق و شمالغرب کشور که باقبایل نیمه وحشی هم مرز بودند دیوارهایی نیز بنا نمودند تا جلوحملات قبایل مزبور را بگیرند. در حدود آغاز قرن یازدهم شاهنشاهی (۵ میلادی) ایران از دوسوی یا دونژاد بیگانه رو برو شده است. آنکه در مرزهای شمالشرقی ایران پدید آمده ایرانیان به آن هفتال و اعراب هیطل جمع هیاطله گفته اند و در نظر تاریخ نویسان امروز قطعاً از نژاد ترك بوده اند، و آنکه در مرزهای شمالشرقی در پشت کوههای قفقاز پیدا شده آن را ایرانیان همیشه، «خزر» نامیده اند و طبق تحقیقات مسلم شده است که از همین ترکان امروز بوده اند. بدینگونه ایران از دوسوی هم مرز طوایف و قبایلی بوده که پیوسته به علت تنگی جا و معیشت راه خود را به نواحی حاصلخیز تر اطراف خود همواره میکردند و شاهان ایرانی برای جلوگیری از تاخت و تاز این مردم و برای اینکه از جانب این نواحی آسوده خاطر باشند دیوار و باروئی پی افکنده بودند، در باره باروها و دژهای مرزی روایتی از ثعالبی است از زبان خسرو دوم (خسرو پرویز) که نشان میدهد شاهان ایرانی تا چه حد به استحکام مرزها و پاسداری آنها اهمیت میدادند: «ما به ایران شهر نیکی کرده ایم که با این سر بازان مرزهای آن را سخت استوار کرده و راه را بردشمنان ایران شهر بدستیم و دست دشمنان را از آن کوتاه کردیم، زیرا ایران شهر دل جهان، نگین گردن بند کشورهای جهان است، و بوستانی است پر از میوه های مختلف، سپاهیان ما مانند پاسداران این بوستانند. . . اگر ما سپاهیان را از مرزها باز میگردانیدیم مرزها را سست میکردیم و راه دزدی را بردشمنان خود می گشودیم و کشور خویش را تپناه می کردیم.» در دربند قفقازیه در معبر طبیعی کوههای قفقاز یعنی تنها محل برقراری ارتباط بین شمال و جنوب کوههای قفقاز دیواری

بهمین منظور ساخته شده بود و همیشه پادگانی برای حفظ و حراست این ناحیه وجود داشت. این ناحیه به باب‌الابواب مشهور بود ابن‌فقیه مینویسد: انوشیروان، باب‌اران، باب ممسنی، را ساخت و قلعه جردمان و قلعه شمسلاهی و بلنجر و سمندر و خزران و شکی را بنا کرد، او همه شهرهائی را که در دست رومیان بوده بگشود و شهر دبیل را معمور کرد و برای آن بارو بساخت و شهرنشوی را بنا نهاد و آن شهر خوره بسفرجان است و دژویص را بیفراشت و قلعه هائی در زمین سیسجان بنا کرد که از آنها بود قلعه کلاب و شاهبوش که در آن گروهی از سیانجه پهلوان و دلاور خویش رامسکن داد و میان آنجا و خزر با سنگ و سرب دیواری به پهنای سیصد گز بساخت و آن را تاسرکوهها بالا آورد و تادرون دریا دامنه داد و بر آن دیوار (سد) درهائی آهنین بساخت. از آن پس آنجا را صدمردنگهبانی همی کرد با آنکه پیشتر از آن به پنجاه هزار نگهبان نیاز داشت^{۲۳۸} طبق نوشته ابن‌فقیه ساختن این سد دوازده سال طول کشید^{۲۳۹}

روایتی است از بلاذری که در بلاد اشباران و مسقط که به امر کسری بنا شد و در قلعه مهم سرحدی در بند (باب‌الابواب) که استحکامات آن تقویت یافت سربازانی شجاع جایگزین کردند این سربازان را به عربی السیاسجین^{۲۴۰} خوانده‌اند^{۲۴۱}. ابن‌فقیه داستان جالبی در مورد ساختن سد مزبور دارد، مینویسد: «در تاریخ ایرانیان

۲۳۸- البلدان، ص ۱۳۱

۲۳۹- همان کتاب، ص ۱۳۲

۲۴۰- این کلمه را النشاستجین یا نستجین یا النشاستکین نیز مینویسند و اصل پهلوی آن نشاستگان است که به معنی نشستگان یا ساخلو یا به اصطلاح امروز پادگان می‌باشد.

۲۴۱- کریستن‌سن، ص ۲۹۳ به نقل از بلاذری.

است که چون انوشیروان از ساختن سد مرز «بلنجر» بیاسود و دامن آن را چون پاره‌ای روئیده از کوه، در درون دریا استقرار کرد بدان کار بس شادمانه شد و فرمود تا بر آن دامن کوهین برای او تختی زرین نهند آنگاه بر آن گاه بالا رفت و خدای را بستود و ثنا خواند و گفت: ای پروردگار همگان تو مرا در دل افکندی که این مرز را بر بندم و دشمن را ریشه کنم پس تو راست ستایش، اکنون مرا پاداش نیکوده و از این غربتم به وطن باز رسان، سپس تعظیم کرد و سر به سجده فرو هشت، بعد برخاست و بر جایگاه خود به پشت بخفت و اندکی به خواب رفت در این هنگام از دریا چیزی بیرون شد که همه افق را از درازی خویش بگرفت و همراه آن، ابری برآمد و فروغ خورشید را در پوشید او به سوی پایگاه تخت روی نهاد اسواران دست به کمان‌ها بردند انوشیروان بیمناک شد گفت چه میکنید؟ داستان را گفتند، گفت: دست از سلاح برگیرید که خدای عزوجل چنان نیست که به من الهام کند که دوازده سال از وطن خویش به درآیم و این سد را استقرار سازم تا برای بندگانش پناهگاهی شود و برای مردمان اقلیمش آسایشی آنگاه چهار پایان دریا را بر من چیره سازد. بدین گونه اسواران به کنار شدند و او بدان پایه کوهین آمد تا بر آن بالا شد و گفت: ای پادشاه من ساکنی از ساکنان این دریایم همانا این سد را هفت بار بسته دیده‌ام و هفت بار ویران دیده‌ام، خدای عزوجل ما ساکنان این دریا را آگاه کرده است که پادشاهی که روزگارش روزگارتو و رخسارش رخسار تو است، برای بستن این سد برانگیزد، او این سد را ببندد تا جاودان، و تو خود همان پادشاهی. اکنون خدای نیکو پاداشت دهاد و بر نیکوکاری توانائیت بخشاد و روزگارت را دراز کند و در روز هراس بزرگ بیمت را آرام گرداناد پس از این گفتار در ژرفای دریا فرو رفت.^{۲۴۲}

ابن فقیه از قول احمد بن واضح اصفهانی « یعقوبی » گوید :
 باب‌الابواب دیواری است که انوشیروان ساخته است يك طرف
 آن در دیوار است. و پایه‌اش را تا آنجا حفر کرده‌اند که دیگر هیچ راهی
 بدان نیست و هفت فرسنگ پیش برده‌اند تا به جای جنگلی سردرهم
 و کوهی دشوار گذار که پیمودنی نیست. آن دیوار را با سنگهای
 تراشیده چهار گوشه ساخته‌اند که يك سنگ از آنها کمتر از توان
 پنجاه مرد نیست. این سنگها را پای برجای کرده‌اند و با میخهای
 آهنین بایکدیگر پیوسته و استوار کرده‌اند، انوشیروان در سرتاسر
 این هفت فرسنگ هفت معبد قرار داد و در هر يك از آنها شهری ساخت
 که در آن گروهی از جنگاوران مرزی که پارسیان آنان را سیاسیکن
 خوانند گمارد^{۲۴۳}.

ابن بلخی در جائیکه حدود شمال غرب کشور انوشیروان را
 توصیف میکند مینویسد : کی خزر (طایفه‌ای در حوالی دریای
 مازندران کی ! این دریا نام خود را از ایشان گرفته است) مستولی
 شده‌اند و هیچکس دفع ایشان نمی‌تواند کردن کسری آنجا رفت و
 نکبتی عظیم در خزر رسانید و ایشان را قهر کرد و همه دربندها را
 عمارت کردند فرمود و مردم بسیار نشانند و آن اعمال و ولایتها
 چون شروان و شکی و دیگر اعمال به نان پاره بدیشان داد تا آن ثغر
 مضبوط ماند و نوای ملك خزر بستد کی بدرگاه او آید. و چون ضبط
 اطراف ممالک کرده بود بفرمود تا بهمه سرحدات مرزها و حصنها
 ساختند و لشگرها را ترتیب کردند تا ثغور نگاه میداشتند^{۲۴۴}.

بدین ترتیب همانطوریکه قبلا نیز اشاره شد برای استوار
 کردن این باروی سراسری، قباد و پسرش خسرو انوشیروان زحمات

۲۴۳- البلدان ص ۱۳۴

۲۴۴- فارسنامه ، ص ۱۱۰

فراوان کشیدند. ابواب دربند هائی است در کوهستان که هر کدام نامی دارد شماره این معابر و دربندها را در سراسر کوههای قفقاز از شرق به غرب ۳۶۰ دربند نوشته اند. این خرد اذبه نام تعدادی از آنها را چنین آورده است: دربند چون، دربند الان، دربند شروان، دربند لاذگه، دربند بارگه، دربند شمشمی، دربند سریردار، دربند بیلان شاه، دربند کاروئان، دربند قبر سران شاه، دربند ایران شاه، دربند بسان شاه، دربند انوشیروان^{۲۴۵}.

انوشیروان در این ناحیه علاوه بر استحکامات فوق شهرهای زیادی نیز بنیان نهاده و آباد کرده است. از آن جمله: شیروان، بادکوبه شماخی. شیروان ناحیه ای است که نام خود را از انوشیروان گرفته است در ریاض السیاحه این ناحیه جزو استان اران آمده است که هرولایت او را صاحب ایالتی بنا کرده، چون انوشیروان عادل در عمارت آن مساعی جمیله ظاهر گردانیده لهذا به نام آن پادشاه عدالت پناه اشتهار یافته، و به جهت سهولت استعمال «انو» را انداخته شیروان گفته اند^{۲۴۶}. این خرد اذبه آن را از ارمنستان اول مینویسد. و بادکوبه بندری است در کنار دریای خزر، آن را باکو، باکویه، بادکو نیز گویند که مخفف بادکوبه است. مینویسند چون بیشتر اوقات بادکم نمیگردد و گاهی چنان میوزد که عمارات و حیوانات را ضرر و نقصان میرساند^{۲۴۷} این شهر نیز از ساخته های انوشیروان بن قباد میباشد. شیروانی از آن تشکده ای که زمان خود وی (سال ۱۲۳۷ هـ ق = حدود صد و پنجاه شش سال خورشیدی پیش از زمان کنونی) هنوز روشن بود سخن می گوید^{۲۴۸}.

۲۴۵- مسالك الممالك (چاپ لیدن)، ص ۱۲۳

۲۴۶- شیروانی، ریاض السیاحه، ص ۱۱۶

۲۴۷- همان کتاب، ص ۱۱۹

۲۴۸- همان کتاب، ص ۱۲۰

خرابه‌های شهر قدیمی شماخی در وسط کوهستان در چهارفرسخی شهر جدید که نادرشاه آن را در زمین هموار بنا نموده قرار گرفته است و شهر قدیم را از ساخته‌های انوشیروان میدانند که باقراء و قصبات آباد مدت‌ها تختگاه ملوک شیروان بوده است.

بنا بر نوشته مسعودی: چون انوشیروان شهری را که معروف به دربند و دربندها «لباب‌الابواب» است و بارو را در دریا و خشکی و کوهستان بساخت در آنجا مردمانی نشانید و برهرگروه از ایشان فرمانروایی گماشت و پایگاه‌های گوناگونی برایشان مقرر کرد که هر شاه را نامی مشخص بود و مرزی شناخته برای هر کدام از ایشان پدید آورد. همچنانکه اردشیر پور بابک در خراسان کرده بود. از شاهانی که انوشیروان در آن سرزمین‌ها مقرر کرده: آنجا که همسایه سرزمین مسلمانان است اینهاست: سرزمین بردگه (بردعه) که شاه آنرا شروان شاه گویند و کشورش نیز منسوب به آن است و شروان نام دارد.^{۲۴۹}

ابن خردادبه ساختمانهای شهر نخجوان کنونی را که بنام نشوه یا نشوی نامیده میشد به انوشیروان نسبت میدهد و آنرا از خوره بسفرجان که در قدیم پسرگان نامیده میشد میدانند.^{۲۵۰} این ناحیه مرکز حوزه بسفرجان به حساب بود و نیز دژی به نام دژ ویص و قلاعی در زمین سیجان بنا کرد که از آن جمله قلعه‌های: گلاب، شابهوش را میتوان نام برد که در این قلاع عده زیادی از سربازان خود را جای داد.^{۲۵۱}

مینیویسند چون انوشیروان از ساختن باب‌الابواب آسوده خاطر

۲۴۹- مروج‌الذهب، جلد اول، چاپ قاهره، ص ۱۱۰-۱۱۱

۲۵۰- ابن فقیه، البلدان، ص ۱۳۰

۲۵۱- همان کتاب، ص ۱۳۱

شد از چگونگی آن دریا که پایه‌های کوه از آن پیش رفته بود پرسید، گفتند: شاهنشاهی نام این دریا کردبیل است سیصد فرسنگ در سیصد فرسنگ است. فاصله ما تا بیضاء خزر برکناره این دریا چهارماه راه است و میانه جلگه خزران و بارویی که اسفندیار با آهن ساخته است دوماه راه است.^{۲۵۲}

بیشتر مورخین قدیم از باروهائی که انوشیروان در ناحیه قفقاز ساخته سخن گفته‌اند.^{۲۵۳} ولی باید اضافه کرد که تنها ناحیه قفقاز مورد نظر نبوده است در بیشتر نواحی مرزی ایران بخصوص در نواحی که از حملات بیگانگان مصون نبودند قلاع و استحکاماتی ساخته میشد از جمله در ناحیه شمالشرقی که از بیابانهای آسیای مرکزی و قبایل ترك آن ناحیه خطر تاخت و تاز وجود داشت با اینکه وجود دو رود پرآب جیحون و سیحون (آمویه و سیر دریا) در حکم خندق بزرگ برای جلوگیری از حملات این قبایل بود ولی باز در مواقعی از سال که آب رودخانه کم بود یا در زمستان که یخ می‌بست میتوانستند از آن گذشته وارد نواحی خراسان شوند و بهمین دلیل در این ناحیه نیز باروها و دژهای ساخته شده بود. انوشیروان خود در کتاب «رفتارنامه» که بخشی از آن را ابن مسکویه در کتابی بنام «سیره انوشیروان» ضمیمه کتاب تجارب‌الامم آورده است، اشاره به این استحکامات مرزی کرده است. ثعالبی از استحکاماتی که انوشیروان در گرگان ساخته است سخن می‌گوید^{۲۵۴} از جمله میتوان

۲۵۲- کتاب الخراج ، ص ۲۸۹-۲۹۰ چاپ لیدن - ابن فقیه ، ص ۱۳۲
 ۲۵۳- ابن فقیه - ابومنصور ثعالبی غر اخبار ملوک‌الفرس و سیرهم ، ص ۶۱۱- احمد بن واضح اصفهانی (یعقوبی) ابی‌الفداء در تقویم البلدان - محمد بن ابراهیم بیهقی در المحاسن و المسادی ، مسعودی در مروج‌الذهب .
 ۲۵۴- غر اخبار ملوک‌الفرس و سیرهم ، ص ۶۶۱ (چاپ اروپا)

دژ معروف «چول» را که خراسان و گرگان را از حملات بیابان نشینان مصون میداشت نام برد که پنج فرسنگ درازا داشت و با سنگ خارا ساخته شده بود^{۲۵۵} و نیز از شهری به نام دربند که در بیشتر کتب «دربند سغد» نامیده شده است نام می‌برند که از ساخته‌های انوشیروان بود. استخری این دربند را دربند آهنین «باب‌الحدید» مینامد. دربند سغد در دوره اسلامی به فرمان فضل بن یحیی برمکی که در نیمه قرن دوم هجرت حکومت خراسان را داشت، برای جلوگیری از حملات بیگانگان نوسازی و تعمیر شد و پادگانی در آنجا بوجود آمد. علاوه بر اینها در مرزهای عربستان نیز استحکاماتی وجود داشت که میتوان بعنوان نمونه دژهای مشقر و صفارا در بحرین قدیم نام برد که طبری آنها را در کتاب خود آورده است.^{۲۵۶}

طبری محل دژهای مشقر و صفا را در دو ساحل شهر محلم مینویسد و اضافه میکند بنیادگذار حصن «المشقر» یکی از سرداران کسری بود و او را بسک یا یسک یا نسک پسر ماه بود میگفتند.^{۲۵۷} کاخ سنداد و کاخ بارق نیز پایگاه مرزبانان ایران در مرز عربستان بوده است.^{۲۵۸} بعلاوه مورخین از وجود خندق که سراسر مرز ایران و عربستان را شامل میشد سخن میدارند که از شهر هیت در شمال شهر پیروز شاپور یا انبار تاحد شمالی خلیج فارس سرزمین ایران را از نواحی عربی نشین جدا میکرد، نام این خندق در کتب جغرافیائی «خندق شاپور آمده است که بدون شك به فرمان یکی از دوشاهنشاه

۲۵۵- غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، ص ۶۶۱ (چاپ اروپا)

۲۵۶- طبری، ص ۲۰۹

۲۵۷- همان کتاب، همان صفحه

۲۵۸- حمزه پوراصفهانی، سنی ملوک الارض والانبیاء.

ساسانی ساخته شده است. و در کنار این خندق دژها و پادگانهایی نیز وجود داشته است.

در مورد ساختمانهای کسری انوشیروان باید این را نیز اضافه کرد که در محلی موسوم به دختر انوشیروان در حوالی قلعه واقع در شرق بلخ در طاقچه که در کوه کنده شده بقایای تصویری دیده میشود که زیاد روشن نیست چیزی که مسلم است تصویری که از شاهزادگان ساسانی را که فرمانروای شرق بود نشان میدهد که شاید مربوط به زمان انوشیروان باشد.

پس از انوشیروان پسرش هرمز معروف به هرمز چهارم که از طرف مادر ترك بود و بهمین مناسب او را ترکزاد میگفتند پادشاه شد (۱۱۷۸ شاهنشاهی = ۵۷۹ میلادی)، برعکس نوشتههای رومی مردی شایسته ولایت و دادگر بود. بلعمی در تعریف او مینویسد: «در ملك عجم هرگز به عدل و انصاف و داد هر مزد هیچ ملك نبوده است» او نسبت به ضعیفان دادگر و نسبت به بزرگان سختگیر بود.

مدت پادشاهی او را یازده سال و چهار ماه نوشته اند.^{۵۹۲}

پس از او خسرو معروف به خسرو دوم یا خسرو پرویز نواده انوشیروان به تخت سلطنت نشست (۱۱۸۹ شاهنشاهی = ۵۹۰ میلادی) او از پادشاهان بنام ساسانی است که با تسخیر نواحی جنوبی سوریه و فلسطین رومیان را از مدیترانه شرقی بیرون راند و با تسخیر مصر شاهنشاهی هخامنشی را احیاء کرد. در اوایل دوران سلطنت خود چند صباحی برای جلوگیری از مخالفین و سرکوب کردن قیام بهرام چوبین جانب رومیان را گرفت همین امر وجود همسرش مریم دخت قیصر روم (موریکیوس) یا (موریس) و

شیرین سوگلی عیسوی مذهب وی سبب شد که خسرو به نصاری میل پیدا کند و بهمین مناسبت زیاد مورد توجه موبدان قرار نگرفت . ساختمان‌های زیادی را به خسرو پرویز نسبت می‌دهند . اودر سالهای آخر سلطنت خود اقامتگاه خود را در قلعه دستگرد یادستگرد خسرو قرار داد مینویسند غیبگویان اقامت در تیسفون را بر خسرو نامبارک خوانده بودند و خسرو تا آخر سلطنت خود به تیسفون نرفت در دستگرد ماند دستگرد یا دستگرت را به معنی زمین و ملک زراعی گرفته‌اند و در نوشته‌های عربی «الدسکره» یا «دسکره‌الملک» آمده است . این ناحیه در کنار شاهراه نظامی که از بغداد به همدان میرفت ، در مسافت ۱۰۷ کیلومتر تقریباً از پایتخت بطرف شمال شرقی نزدیک شهر قدیم ارتمیته^{۲۶۰} قرار داشت .^{۲۶۱} کمی بالاتر از این ناحیه در همین شاهراه بین خانقین و حلوان خرابه قصر دیگری وجود دارد که ساختمان آن را به خسرو پرویز نسبت می‌دهند که خسرو آنجا را به شیرین محبوبه خود که بقول ثعالبی «بوستان حسن و رشک» ماه تمام بود» اختصاص داده بود ، مینویسند : خسرو در ناحیه غرب کشور در بالای قرمیسین (کرمانشاه) در کنار رود درباغها و بستانها کاخ‌های مجللی برای شیرین معشوقه خود ساخت ، که مجموعه وسیعی از خرابه‌های آن هنوز هم به نام شیرین نامیده میشود که در نزدیکی شهر جدید قصر شیرین در کنار جاده اصلی فلات ایران به بین‌النهرین واقع شده است . بنا بر تعریف‌هایی که در زمانهای پیشین از این نواحی داده‌اند در اطراف بناهایی که اکنون به صورت توده‌ای از سنگ پاره و دیوار خرابه به چشم می‌خورد مجموعه‌ای به وسعت ۱۲ هکتار باغ و بوستان و عمارات و

تفرجگاههای مجلل وجود داشته است که بنا به قول یاقوت «یکی از عجایب عالم به حساب میآید». آب رودخانه حلوان را به وسیله مجرایبی به محوطه آورده بودند و وجود باغ وحش ها و جنگل ها که حیوانات کم نظیر در آنجا در آزادی میزیسته اند ابهت و جلال این مجموعه را کاملاً میرساند. کاخی که به منزله قصرشاهی و خصوصی خسرو بوده است و هنوز هم به عمارت خسرو معروف می باشد در میان این مجموعه و بر فراز صفا ای واقع شده بود که آنجا را صفا شبدیز^{۲۶۲} گویند. و در چند کیلومتری آنجا خرابه های دیگری وجود دارد که ترکیب ساختمان آنجا نظیر ساختمانهای قصرشیرین است این ناحیه را کردهای سلاکن محل «هاوش کوری» یعنی محل نگهداری اسب یا خانه اسب ها مینامند چون آنجا را اصطبل خسرو میدانند ولی در حقیقت باید مقررشاهی یا کاخ یکی از رجال زمان باشد.^{۲۶۳}

بعلاوه در نزدیکی قصرشیرین آتشکده ای نیز وجود داشته است (در سر راه خانقین کرمانشاه). ابن بلخی مینویسد: از آثار او (پرویز) در عمارت دنیا هیچ نیست جز قصرشیرین آنجا که صفا شبدیز گویند.^{۲۶۵} گردیزی بنیان گذار اصلی بغداد را خسرو پرویز میدانند و مینویسد شهر بغداد را خسرو بنا کرد و منصور تمام کرد.^{۲۶۶}

و نیز ساختمان کاخ «ماشتیا» نزدیک شهر ژوردن از ساخته های زمان خسرو پرویز است.

۲۶۲- اسب معروف خسرو پرویز بنام شبدیز بود.

۲۶۳- ابن بلخی، فارسنامه، ص ۱۲۴

۲۶۴- اندره گدار، هنر ایران، ص ۲۵۹

۲۶۵- فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۲۴

۲۶۶- زین الاخبار، ص ۳۵

در کنار غار معروف شاپور سوم که در کوه معروف طاق بستان کنده شده غار دیگری است خیلی بزرگتر که به فرمان خسرو پرویز ساخته شده است نقوشی که در این غار وجود دارد خسرو پرویز را در حال گرفتن تاج شاهی نشان میدهد این همان تاجی است که در سکه های دوران خسرو پرویز نیز وجود دارد .

طاق بستان در نزدیکی کرمانشاه مسلماً از منضمات کاخ شاهی بوده است . از این کاخ هیچ اثری برجای نمانده است و سرستونهایی که در آنجا یافته شده بدون تردید متعلق به کوشکی بوده است که در نزدیکی چشمه ساخته بودند^{۲۶۷} و غارهای این ناحیه یکی کوچکتر متعلق به دوره شاپور سوم (۹۸۲ تا ۹۸۵ شاهنشاهی = ۳۸۳-۳۸۸ میلادی) دیگری بزرگتر و مربوط به زمان خسرو پرویز است .

در ادامه همین راه بعد از سرپل ذهاب بطرف کرمانشاه ساختمان کوچک دیگری به نام «طاق گزا» که غار مانندی است با تخته سنگ های بزرگ تراش ترتیب داده شده است . در مورد این غار تعبیرات مختلفی شده است : آن را استراحت گاه شاهانه در پایان راه مزبور نوشته اند و آن را یکی دیگر از آثار دوران آخر ساسانی میدانند . کریستن سن از «آتشگاه جبیره» نام میبرد .^{۲۶۸}

* * *

سلسله ساسانی پس از خسرو پرویز دوران نشیب خود را به سرعت طی کرد خسرو پرویز پس از سی و هفت سال سلطنت گرفتار و کشته شد . قباد دوم یا شیرویه پسرش جای او را گرفت ولی شاهنشاهی ساسانی به دوران زوال رسیده بود از این پس در مدت

۲۶۷- اندره گدار ، هنر ایران ، ص ۲۶۲

۲۶۸- کریستن سن ، ص ۱۹۲